

## این حکایت چه می‌گوید؟ (ابوالحسین نوری و شکستن خمره‌ی شراب معتضد)

رضا هاشمی<sup>۱</sup>

مجتبی زمانی<sup>۲</sup>

### چکیده

با آنکه درباره تصوف اسلامی و مشایخ عرفانی تحقیقات بسیاری صورت گرفته و بعضی از دقایق و حقایق عرفان اسلامی تبیین شده، اما هنوز بسیاری از زوایای تاریخ عرفان اسلامی و احوال مشایخ پوشیده مانده است. هرچند منابع تحقیق درباره ابعاد مختلف تاریخ و مبانی عرفان اسلامی و اهل معرفت محدود است، اما می‌توان با روش‌های مناسب تحقیقی از این منابع محدود اطلاعات ارزشمند و درخور توجه به دست آورد. در این مقاله خواسته شده تا با استفاده از حکایتی منحصر به فرد از ابوالحسین نوری (شکستن خمره‌ی شراب معتضد عباسی) با او آشنایی بیشتر حاصل نموده و تا حد امکان ابعاد فکری او را تبیین کرد. یافته‌های این پژوهش حکایت از برخی خصلت‌های مهم نظیر کنجکاوی، کسب و کار، بی‌پروایی و غیره در نوری می‌کند. همچنین این حکایت، به خوبی یکی از اصول مهم مکتب نوری، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را به ما نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: حکایت، ابوالحسین نوری، معتضد عباسی.

### What Does This Anecdote Say?

#### (Abul Hossein Nouri and Breaking the Motazed's Wine Vat)

Reza Hashemi<sup>3</sup>

Mojtaba Zamani<sup>4</sup>

#### Abstract

Despite the extensive investigations that have been carried out and explained about the Islamic Sufism and Sufi masters in details, many aspects of the history of Islamic mysticism and their masters have been neglected. Although, the research resources are limited about the various aspects of Islamic Sufism, one can extract the valuable and noticeable information from these limited resources through the appropriate research methods. In this article, through a unique anecdote of Abul Hossein Nouri (breaking the Motazed Abbasi wine vat), we attempted to get more familiar with him and explain his intellectual framework as much as possible. The findings of the research indicate some important characteristics of Nouri Such as curiosity, business, reckless, etc. This story also shows us one of the most important principles of Nouri's school that is Virtue and Prevention of Vice.

**Keywords:** Anecdote, Abul Hossein Nouri, Motazed Abbasi.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات آذربایجان غربی.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد.

3. MA Clinical Psychology, Islamic Azad University, West Azarbayjan Science and Research Branch. E Mail: hashemir449@gmail.com

4. MA Persian Language and Literature, Shahre Kord University.

## مقدمه

منابع شناخت احوال و افکار گذشتگان از جمله اهل طریقت سخت محدود است. از معدود منابع موجود در این باره حکایاتی است که در تراجم یا طبقات روایت شده است. مجموعه حکایاتی که درباره عرفا آورده‌اند در دو بخش جای می‌گیرد: (۱) حکایاتی که درباره کرامات عرفاست (۲) حکایاتی که صبغه تاریخی دارند و در شناخت زندگانی آنها سودمند است.

یکی از عارفانی که به‌رغم شهرت بسیار، دقایق احوال او چندان معلوم نیست، ابوالحسین نوری است. اگرچه او را احمد بن محمد و محمد بن محمد نامیده‌اند، اما به نظر می‌رسد نام وی احمد بوده باشد و به ابن البغوی شهرت یافت.<sup>۵</sup> اصلش از خراسان بود و در بغداد ولادت یافت و زندگانی را همانجا سپری کرد. با سرّی سقطی و محمد بن علی القصاب صحبت داشته است و احمد بن ابی الحواری را دیده بود. او در سال ۲۹۵ قمری از دنیا می‌رود.<sup>۶</sup>

۵. اصل او از خراسان است، از روستایی بین هرات و مروالرود که به آن «بغشور» می‌گفتند، بدین جهت به ابن البغوی معروف شد. (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۱۶۴) این نسبت به بزرگان بسیاری تعلق داشته که از این شهر برخاسته بودند. برخلاف گفته سلمی، بغشور را در کتب شهری نسبتاً بزرگ می‌بینیم که بازرگانان بسیار داشته است. (برای بغشور نگاه کنید به: ابوالقاسم ابن حوقل، *صورة الأرض* (بیروت: دارالمکتبه الحیاه، بی‌تا)، ص ۳۶۹؛ *حدود العالم*، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳)، ص ۶۱ - ۹۳؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۳ (بیروت: دارالصادر، ۱۳۴۴ ق / ۱۹۶۵ م)، ص ۴۶۸؛ ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، وضع مقدمه و هوامشه و فهرسه لادکتور محمد مخزوم (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م)، ص ۲۴۳. برای ابن البغوی نیز نگاه کنید به: عبدالکریم السمعانی، *الانساب*، ج ۱، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی (بیروت: دارالجنان ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م)، ص ۳۷۴ - ۳۷۶؛ عبدالرحمن الأسیوطی، *لبّ کتاب فی تحریر الانساب* (بیروت: دارالصادر، بی‌تا)، ص ۴۰؛ عزالدین ابن الاثیر، *اللباب فی تهذیب الانساب*، ج ۱ (مصر: السعاده، ۱۳۵۷ ق)، ص ۱۳۳).

۶. تمامی منابع در سال مرگ او ۲۹۵ ق متفق القولند، جز *نفحات الانس* که در آن جامی از قول یافعی سال ۲۸۶ ق را آورد است، اما خود نویسنده همان سال ۲۹۵ ق را ارجح معرفی می‌کند. (*نفحات الانس*، ص ۷۸). برای اطلاع بیشتر از احوال ابوالحسین نوری نگاه کنید به: شمس الدین محمد ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴ (بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، ص ۷۰ - ۷۷؛ ابوبکر احمد خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۵ (قاهره: سعاده، ۱۳۴۹)، ص ۱۳۰ - ۱۳۶؛ عبدالرحمن ابن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، درآسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا راجعه و صححه نعیم زرزور (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م)، ص ۷۳ - ۷۴؛ *الانساب*، ج ۵، ص ۵۵۳، *اللباب*، ج ۳، ص ۲۴۲؛ ابوالفداء ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، ج ۱۱، دقق اصوله و حَقَّقَهُ دکتور أحمد ابوملحم، دکتور علی نجیب عطوش (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق)، ص ۱۱۳؛ شمس الدین ذهبی، *تاریخ*

درباره نوری حدود پنجاه حکایت روایت شده است که حکایتی که در این مقاله به آن پرداخته شده از مهم‌ترین آنها است که غزالی بر خلاف بسیاری از حکایات دیگر در کتابش (احیاء علوم‌الدین) این حکایت را به شکلی مفصل آورده است و روایت او مهم‌ترین روایت از این حکایت است.

- اهدفی که این مقاله به دنبال دستیابی به آنها می‌باشد، در سوال‌های زیر خلاصه می‌شود:
- ۱) این حکایت از لحاظ سندیت و اصالت در چه جایگاهی قرار دارد؟
  - ۲) اهمیت این حکایت در چیست؟ (که در اینجا به عنوان موضوع مورد تحقیق برگزیده شده است).
  - ۳) ویژگی این حکایت چه می‌باشد؟
  - ۴) چه کسانی در این حکایت نقش بازی می‌کنند؟ (و چه اطلاعاتی از آنها داریم؟)
  - ۵) زمان و مکان وقوع این حکایت چگونه است؟

---

الاسلام، ج ۲۲ (بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م)، ص ۱۹ و ۶۶ - ۷۲؛ شمس‌الدین ذهبی، تذکره الحفّاظ، ج ۲ (تهران: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ق)، ص ۶۳۹؛ عزالدین ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۶ (بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م)، ص ۱۲۰؛ یوسف ابی المحاسن الاتابکی، نجوم الزاهرة فی ملوک، ج ۳ (القاهرة: وزارة الثقافة و الارشاد القومي الموسسه المصريه العامه، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م)، ص ۱۶۳؛ ابونعیم احمد اصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱۰ (قاهره: سعاده، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۷ق)، ص ۲۴۹ - ۲۵۵؛ ابوالقاسم القشیری، الرساله القشیریة، تحقیق عبدالحلیم محمود و الدكتور محمود بن الشریف (تهران: بیدار، ۱۳۷۴)، ص ۷۵؛ ابوالحسن علی هجویری، کشف المحجوب، تصحیح د - ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری (تهران: طهوری، ۱۳۷۳)، ص ۲۳۶؛ خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی (تهران: توس، ۱۳۶۲)، ص ۱۹۰ - ۱۹۳؛ فریدالدین محمد عطار، تذکره الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی (تهران: زوار، ۱۳۷۲)، ص ۴۶۴ - ۴۷۴؛ عبدالرحمان جامی، نفحات الانس من حضرات القدس (تهران: ۱۳۸۲)، ص ۷۸ و ۷۹؛ ابی حفص عمر ابن ملّقن، طبقات الاولیاء، حقه و خرجه نورالدین شریبه (قاهره: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م)، ص ۵۶؛ عبدالوهاب شعرانی، الطبقات الکبری (مصر: الزهریه، ۱۳۴۳ق/۱۹۲۵م)، ص ۷۵ - ۷۴؛ عبدالرحمن سلمی، طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین شریبه (مصر: دارالکتاب العربی، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۳م)، ص ۱۶۴ - ۱۶۹؛ محمد عبدالرؤف المناوی، الکواکب الدرّیه فی تراجم السادات الصوفیه (الطبقات الکبری)، ج ۲، حقه و ضبطه محمد فتحی (قاهره: مکتبه الدارالعربیّه، ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م)، ص ۴۳؛ مصطفی عروسی، نتایج الافکار القدسیه (بولاق، ۱۲۹۰ق)، ص ۱۴۸ - ۱۵۰؛ عبدالرحمن ابی الفرج ابن جوزی، ج ۲، صفه الصّفوة، ضبطه و خرّج آیاته و احادیثه و علو علیه عبدالرحمن الذاقّی (بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م)، ص ۶۶۵ - ۶۶۶؛ لویی ماسینیون، مصائب حلاج، ج ۱، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری (تهران: جامی، ۱۳۶۲)، ص ۵۶؛ فؤاد سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ترجمه و تدوین و آماده سازی مؤسسه نشر فرهنگستان. به اهتمام خانه کتاب (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶)، ص ۹۴۷.

۶) این حکایت در رابطه با ابوالحسین نوری چه مطالبی برای گفتن دارد؟

این تحقیق یک مطالعه کتابخانه‌ای محسوب می‌شود. در این تحقیق سعی شده است با استفاده از تمامی منابع در دسترس در زمینه موضوع مورد مطالعه به یک دید جامع دست یافت و تمامی یافته‌ی موجود در منابع را جمع آوری کرد. سپس با بررسی سند روایات و تقدم و تاخر آنها به حقایقی در رابطه با واقعه مورد مطالعه دست یافت. بنابراین، در این مقاله سعی شده است که از تمامی منابعی که به نوعی با این حکایت و همچنین نوری در ارتباطاند، استفاده شود تا پشتوانه محکمی برای سخنان موجود در این مقاله باشد.

## حکایت

عن احمد بن ابراهیم المقرئ قال؛ کان أبوالحسین النوری رجلاً قلیل الفضول لا یسأل عما لا ینعیه و لا یفتش عما لا یحتاج إلیه، و کان إذا رأى منکر غیره و لو کان فیه تلفه، فنزل ذات یوم إلی مشرعه تعرف بمشرعه الفحامین یتطهر للصلاة إذا رأى زورقا فیه ثلاثون دنا مکتوبه علیها بالفار «لطف» فقرأه و أنکره لأنه لم یعلم فی التجارات و لا فی البیوع شیئا یعبر عنه بلطف فقال للملاح: إیش فی هذه الدنان؟ قال: و إیش علیک امض فی شغلک؟ فلما سمع النوری من الملاح هذا القول ازداد تعطشا إلی معرفته فقال: أحب أن تخبرنی إیش فی هذه الدنان؛ قال: و إیش علیک انت والله صوفی فضولی، هذه خمر للمعتضد یرید أن یتمم به مجلسه؟ فقال النوری: و هذا خمر؟ قال: نعم، فقال: أحب أن نعطینی ذلک المدری، فأغتاظ الملاح علیه و قال لغلامه: أعطه حتی أنظر ما یصنع، فلما صارت المدری فی یده صعد إلی الزورق و لم یزل یکسرهما دنا دنا حتی أتى علی آخرها إلا دنا واحدا، و الملاح یرتجف، إلی أن ركب صاحب الجسر و هو یومی ابن بشر أفلح فقبض علی النوری و أشخصه إلی حضرة المعتضد - و کان المعتضد سیفه قبل کلامه و لم یشک الناس فی أنه سیکتله - قال أبوالحسین: فأدخلت علیه و هو جالس کرسی حدید و بیده عمود یقبله فلما رآنی قال: أنت؟ قلت: محتسب، قال: و من ولاک الحسبه؟ قلت أذی و لاک الإمامه و لانی الحسبه یا امیرالمؤمنین، قال: فأطرق إلی الأرض ساعه ثم رفع رأسه إلی و قال: ما أذی حملک علی ما صنعت؟ فقلت: شفقه منی علیک إذ بسطت یدی إلی صرف مکروه عنک فقصرت عنه. قال فأطرق مفکرا فی کلامی ثم رفع رأسه إلی و قال: کیف تخلص هذا الدن الواحد من جمله الدنان؟ فقلت: یا امیر المؤمنین إنی أقبلت علی الدنان بمطالبه الحق سبحانه لی بذلك و غمر قلبی شاهد الإجلال للحق و خوفاً المطالبه فغابت هیبه الخلق عنی فأقدمت علیها

بهذه الحال إلى أن صرت إلى هذا الدنو فاستعشرت نفسي كبرا على أنني أقدمت على مثلك فمنعت و لو أقدمت عليه بالحال الأول و كانت ملء الدنيا دنان لكسرتها و لم أبال ، فقال المعتضد: اذهب فقد أطلقنا يدك غير ما أحببت أن تغيره من المنكر. قال ابوالحسين فقلت: يا أميرالمؤمنين بغض إلى التغيير لأنني كنت أغير عن الله تعالى و أنا الآن أغير عن شرطی فقال المعتضد: ما حاجتك؟ فقلت: يا أمير المؤمنين تأمر ياخارجی سالما فأمر له بذلك و خرج إلى البصرة، فكان أكثر أيامه بها خوفاً من أن يسأله أحد حاجة يسألها المعتضد ، فأقام بالبصرة إلى توفی المعتضد ثم رجع إلى بغداد.<sup>۷</sup>

**ترجمه حکایت:** احمد بن ابراهيم المقری می‌گفت: ابوالحسين نوری مردی بود کمی فضول، از آنچه که نمی‌دید سؤال می‌کرد و آنچه را که به آن احتیاجی نداشت، مورد تفتیش قرار می‌داد و نهی از منکر را نسبت به دیگران انجام می‌داد، حتی اگر به از بین رفتن او می‌انجامید. یک روز به مشرعه‌ای وارد شد که به عنوان «مشرعه الفحامين» آن را می‌شناختند تا برای نماز طهارت بگیرد. در آن هنگام قایقی را دید که در آن سی خمره قرار داشت که بر روی آن نوشته شده بود «لطف»؛ آن را خواند اما معنای آن را متوجه نشد، زیرا در تجارت و خرید و فروش چیزی با این نام نمی‌شناخت. پس به دریاورد گفت: در این خمره چیست؟ گفت: چه می‌خواهی، برو پی کارت؟ وقتی نوری این سخن را از دریاورد شنید، بر عطش او به دانستن این موضوع افزوده شد. پس گفت: دوست دارم مرا باخبر کنی که در این خمره چه می‌تواند باشد؟ گفت: چه می‌شود تو را؛ به خدا قسم که صوفی فضولی هستی؛ اینها خمره‌ی معتضد هستند، می‌خواهد که با آنها مجلسش را کامل کند؟ گفت: خمر شراب است؟ گفت: بله. پس گفت: دوست دارم که آن بیل را به من بدهی. دریاورد از او خشمگین شد و به غلامش گفت: به او بده تا ببینیم چه کار

---

۷. ابوحامد محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۲ (بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۶۶ق)، ص ۳۵۶؛ ابوحامد محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۲، ترجمه موید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۷۶۴. منابع دیگری که این حکایت در آنها آمده است عبارتند از: سید محمد بن محمد الحسینی الزبیدی، *اتحاف السادة المتقين بشرح احیاء علوم الدین*، ج ۸ (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م)، ص ۱۸۰ - ۱۸۵؛ *البدایه و النهایه*، ج ۱۱، ص ۹۵؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴، ص ۷۶؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۲۲، ص ۷۱؛ *طبقات الکبری*، ص ۷۵؛ *الکواکب الدرّیه*، ج ۲، ص ۴۵؛ *نتایج الافکار*، ص ۱۴۸.

می‌خواهد بکند. پس بیل را گرفت و وارد قایق شد و یکی یکی خمره‌ی شراب را شکست تا به آخر رسید به جز یک خمره که سالم گذاشت. دریانورد کمک خواست؛ تا اینکه صاحب الجسر که از آنجا می‌گذشت و در آن روز ابن بشر افلح بود، نوری را گرفت و خودش او را به درگاه المعتضد برد. مردم شک نداشتند که نوری کشته خواهد شد.

ابوالحسین گفته است: بر او وارد شدم و او بر تختی آهنی نشسته و در دستش عصایی بود. او مرا قبول کرد و وقتی من را دید گفت: تو؟ گفتم: محتسب؛ گفت: چه کسی تو را بر این کار گمارده؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین همان کسی که تو را برای امامت انتخاب کرده من را برای حسبه برگزیده است. ساعتی سرش را پایین انداخت و بعد بلند کرد و گفت: چه چیزی باعث شد که تو این کار را انجام دهی؟ گفتم: دلسوزی من بر تو هنگامی که دستت در مصرف مکروهات گشوده شده پس آن را کوتاه کردم. متفکرانه در کلامم فرو رفت. سپس سرش را بالا آورد و گفت: چگونه است که یک خمره را از میان این همه خمره رها کردی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین همانا من برای گرفتن حق سبحانه به سوی خمره رفتم و قلبم شاهد عظمت حق و خوف مطالبه؛ پس هیبت خلق از من ایجاد شد تا این خمره را شکستم؛ پس نفسم از این اقدام بر کسی مثل تو مغرور شد، دست نگه داشتم و اگر در همان حال اول بودم اگر همه دنیا پر از خمر بود، همه آنها را می‌شکستم و نمی‌ترسیدم. معتضد گفت: برو که دست تو باز است در آنچه که دوست داری از تغییر در منکر انجام دهی. ابوالحسین گفت که گفتم: ای امیرالمؤمنین مرا از تغییر معذور دار، زیرا من تغییر می‌دادم برای خدا و الان تغییر نمی‌دهم جز برای شرطه. معتضد گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین امر کن مرا سالم خارج کنند. پس امر کرد به آن و به سوی بصره خارج شد. بیشتر روزها آنجا بود، از ترس اینکه کسی حاجتی از او بخواهد که مجبور شود نزد معتضد برود. به همین دلیل تا زمان مرگ معتضد در بصره ماند و پس از آن به بغداد باز گشت.

## بررسی منابع

منابع به ترتیب زمانی چنین‌اند:

- (۱) *احیاء علوم الدین* (قرن ۵ق)
- (۲) *سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام* (نیمه اول قرن ۸ق)
- (۳) *البدایة والنهایة* (نیمه دوم قرن ۸ق)

۴) طبقات الکبری (قرن ۸ق)

۵) الکواکب الدرّیه (قرن ۱۱ق)

۶) نتایج الافکار (قرن ۱۳ق)

می‌توان روایت *احیاء علوم الدین* را به تنهایی به دلیل آوردن جزئیات فراوانی از این داستان به عنوان بهترین روایت از حکایت مورد بحث برگزید و حتی به مقایسه با دیگر منابع پرداخت، چرا که تفاوت بسیار جزئی است و در حد تفاوت در نوع کلمات و جملات و یا اسناد است و در صورت مقایسه مطلب جدیدی به اصل روایت *احیاء علوم الدین* اضافه نخواهد شد. از نظر زمانی نیز روایت *احیاء علوم الدین* قدیم‌ترین روایت است (قرن ۵ق).

شعرانی، عروسی و مناوی در آثار خود این حکایت را در کنار چند حکایت دیگر، از این عارف ذیل نام او آورده‌اند و از شخص خاصی روایت را نقل نمی‌کنند و مطلب جدیدی در اختیار ما نمی‌گذارند. به جز یک مطلب تحت عنوان «نزل الدّجله یوما» که عروسی و المناوی آورده‌اند<sup>۸</sup> و در *احیاء علوم الدین* نیامده است.

ابن کثیر و ذهبی حکایت را در آثار خود قدری مفصّلتر و کاملتر از شعرانی، عروسی و مناوی آورده‌اند؛ البته نسبت به *احیاء علوم الدین* هیچ فضلی ندارند و کمک چندانی در روشن شدن واقعه نمی‌کنند. مطلب جدید آنها در اسناد آنهاست. تنها یک نکته جزئی در روایت ذهبی وجود دارد و آن اینکه او، برخلاف غزالی، به جای ترکیب «قلیل الفضول»، «کثیر الفضول» آورده است.<sup>۹</sup> البته اینکه ذهبی، ذیل نام نوری این حکایت را آورده، خود قابل توجه است. می‌توان گفت احتمالاً ذهبی به دلیل اهمیت تاریخی این حکایت، آن را از میان حدود پنجاه حکایت از این عارف برگزیده است، همچون دیگر حکایات که در ذیل نام این عارف آورده است. تفاوت روایت ابن کثیر با روایت غزالی نیز در اسناد آن می‌باشد. اما مطلب دیگری را درباره روایت ابن کثیر باید گفت و آن اینکه او این حکایت را ذیل نام خلیفه عباسی معتضد بالله نیز آورده است و این موجب توجه بیش از پیش به این حکایت می‌شود؛ چراکه در هیچ کتاب دیگری این اتفاق رخ نداده است. درباره اینکه چرا ذهبی، ذیل نام معتضد این حکایت را آورده،

۸. *الکواکب الدرّیه*، ج ۲، ص ۴۵؛ نتایج الافکار، ص ۱۴۸.

۹. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴، ص ۷۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۷۱.

می‌توان گفت که او به حکایت‌های مربوط به این خلیفه توجه بیشتری داشته یا به عبارتی می‌خواسته با این حکایت و حکایتی از این دست، به طور عملی معتضد را به ما بشناساند و این حکایت از آن دست حکایات است، چراکه همانطور که این حکایت از آن نوری است به معتضد نیز مربوط می‌شود و به خوبی برخی ویژگی شخصیتی معتضد را نیز آشکار می‌کند.

## یافته‌ها

### (۱) اسناد حکایت

چنانکه آورده شد سه گونه اسناد از این روایت در منابع دیده شده است؛ این کثیر به ابن عساکر استناد می‌کند. این ابن عساکر همان ابن عساکر معروف، صاحب تاریخ مدینه دمشق می‌باشد که ذهبی بارها به او استناد کرده است (بیش از سیصد بار)، ولی متأسفانه در تاریخ مدینه دمشق موجود نشانی از این حکایت یا حتی از نوری نمی‌توان یافت و این احتمال وجود دارد که در قسمت دیگر این کتاب بوده باشد. (چنانکه خود ابن کثیر گفته این کتاب هشتاد جلد بوده است،<sup>۱۰</sup> ولی حالا هفتاد جلد از آن در اختیار ماست). پس ابن عساکر نمی‌تواند راوی اولیه و اصلی باشد. غزالی روایت را از احمد بن ابراهیم المقرئ نقل می‌کند. اشخاصی با صفت مقرئ بسیاریند، اما با نام احمد بن ابراهیم آنچنانکه پیدا شده شخصی است که متوفی سال ۳۴۶ یا ۳۴۷ قمری می‌باشد که از کسانی است که به او اسناد می‌شده و دیگر اینکه جزء عبّاد بوده<sup>۱۱</sup> و می‌تواند راوی اصلی حکایت باشد.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء در اسناد این حکایت آورده: «قال ابن جهضم: حدّثنی ابوبکر الجلاء قال: ...»<sup>۱۲</sup> در اینجا ابن جهضم باید همان ابن جهضم معروف (متوفی ۴۲۴ق) باشد که مخصوصاً در کتب تاریخی به او اسناد شده است،<sup>۱۳</sup> اما ابوبکر الجلاء نامش برای ما تا حدودی

۱۰. البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

۱۱. صلاح الدین محمد الصّقدی، الوافی بالوفیات، ج ۶، هلموت ریتر (بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م)، ص

۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۹.

۱۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۴.

۱۳. برای مشاهده نام او در اسنادها مخصوصاً به کتب تاریخی می‌توان رجوع کرد. به طور مثال در تاریخ بغداد

(ج ۵، ص ۱۳۱ - ۱۳۳) در روایات دیگری از نوری به او اسناد شده است. این شخص از شیوخ صوفیه مکه در قرن



این حکایت چه می‌گوید؟ (نوری و شکستن خمره‌ی شراب معتضد) / ۱۶۳

مبهم است. وقتی در کتب تاریخی در پی نام شخصی با لقب جلاء می‌گردیم کسی را به جز یک نفر پیدا نمی‌کنیم: ابوعبدالله احمد بن یحیی الجلاء.<sup>۱۴</sup>

در رابطه با ارتباط ابن جهضم و ابوعبدالله الجلاء می‌توان وارد تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ذیل نام ابوعبدالله الجلاء شد که در آنجا ملاحظه می‌شود که بین ابن جهضم و ابوعبدالله الجلاء در تمام روایات واسطه‌ای وجود دارد که به احتمال زیاد در اسناد این حکایت در سیر/اعلام النبلاء<sup>۱۵</sup> حذف شده است و این احتمالاً به دلیل کافی بودن نام ابن جهضم در این اسناد است و مؤثق بودن او در نقل روایت و دیگر اینکه ذهبی به طور کلی در آوردن نامی اندک در اسناد اکتفا می‌کند و مانند ابن عساکر (که خیلی دقیق اسناد می‌دهد) عمل نمی‌کند. نکته‌ای که در اینجا جالب توجه است، اینکه ذهبی در دیگر کتاب خود که این حکایت را آورده،<sup>۱۶</sup> به جای ابوبکر الجلاء، به ابوبکر الخلال (متوفی ۳۱۱ق)<sup>۱۷</sup> استناد می‌کند که این دو گانگی در یک نام از یک نویسنده گیج کننده است. اما اگر قرار بر انتخاب یکی از این دو راوی بود، بهتر است همان ابوبکر الجلاء را انتخاب کرد، زیرا هرچند نام ابوبکر الخلال از نظر زمانی به حکایت می‌خورد، اما از جهت دیگر به سختی می‌توان او را راوی اصلی به حساب آورد. این شخص یک فقیه حنبلی است که حتی یک روایت یا نقل قولی مربوط به تصوف و متصوفه از او نمی‌توان یافت. می‌توان این احتمال را داد که «الخلال» تغییر یافته همان «الجلاء» بوده باشد.

در پایان سخن از سند روایت حکایت، باید گفت که با مشاهده سیر روایت و نوع جملات و کلمات در چهار منبع از سه مؤلف، می‌توان این احتمال را داد که همه آنها از یک روایت استفاده

---

پنجم قمری و صاحب کتابی درباره صوفیان بوده و قابل اطمینان است. (نک: الاعلام، ج ۵، ص ۱۱۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۷۵).

۱۴. ابوعبدالله احمد بن یحیی الجلاء در اصل از بغداد، اما در دمشق زندگی کرده است. از بزرگان شام بود و با ابوتراب، ذوالنون، ابو عبید بسری، جنید و نوری صحبت داشته است. (برای اطلاع بیشتر نک: ترجمه رساله قشیری، ص ۱۲۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۳۳۱؛ طبقات الصوفیه انصاری، ص ۲۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۳؛ صفه الصوفه، ج ۲، ص ۴۴۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۳۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۵۱؛ تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۸۱؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۴۸؛ تذکره الاولیاء، ص ۴۲۹؛ طبقات الاولیاء، ص ۷۲).

۱۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۶.

۱۶. تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۷۱.

۱۷. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۱۲؛ المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۲۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۶؛ سیر

اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

کرده‌اند که به ابوعبدالله احمد بن الجلاء برمی‌گردد. غزالی از طریق احمد بن المقرئ، ذهبی احتمالاً از طریق بهجة الاسرار ابن جهضم<sup>۱۸</sup> و ابن کثیر از طریق ابن عساکر با این حکایت روبرو شده‌اند. با مراجعه به زندگی و اقوال ابن جلاء و رابطه‌ای که با نوری داشته است،<sup>۱۹</sup> می‌توان این احتمال را داد که او راوی اصلی باشد.

## ۲. شخصیت‌های حکایت

الف) شخصیت‌های اصلی:

(۱) نوری

(۲) معتضد بالله

ب) شخصیت‌های فرعی:

(۱) کشتیبان

(۲) غلام

(۳) صاحب الجسر - ابن بشر افلح<sup>۲۰</sup> یا صاحب الجیش - مؤنس افلح<sup>۲۱</sup> یا یونس<sup>۲۲</sup> یا

الشرطه.<sup>۲۳</sup>

درباره شخصیت‌ها سخن چندانی نمی‌توان گفت. نوری از صوفیان بزرگ قرن سوم قمری و معتضد همان المعتضد بالله خلیفه عباسی است.<sup>۲۴</sup> درباره شخصیت‌های فرعی مخصوصاً

۱۸. کتابی درباره متصوفه است. (الاعلام، ج ۵، ص ۱۱۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء،

ج ۱۷، ص ۲۷۵).

۱۹. نگاه کنید به: تذکره الاولیاء، ص ۴۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۳.

۲۰. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲۱. ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۷۶۴.

۲۲. شرح زبیدی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲۳. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۹۵.

۲۴. احمد بن طلحة بن جعفر، ابوالعباس المعتضد بالله ابن الموفق که در بغداد به دنیا آمد. در همانجا زندگی کرد و از دنیا رفت و ۹ سال و ۹ ماه و سیزده روز خلافت کرد. (برای اطلاعات بیشتر درباره او نک: الاعلام، ج ۱، ص ۱۳۶؛ عبدالحی ابن العماد، سدرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲ (بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی‌تا)، ص ۱۷۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۴۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۶۷؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸ (بیروت: صححه

کشتیبان و غلام نه لازم است و نه می‌توان سخنی در شناخت آنها گفت، زیرا برای ما هویتی مجهول دارند. اما درباره سومین شخصیت فرعی حکایت مطالبی را می‌توان گفت. اینکه بدانیم چه کسی نوری را دستگیر کرده و پیش خلیفه برده شاید در هدف این مقاله (کسب اطلاعاتی درباره شخصیت نوری و زندگی او) تأثیری نداشته باشد، ولی خالی از فایده نخواهد بود. درباره این شخصیت اقوال مختلف آمده که تقریباً همه این اختلاف مربوط به روایت غزالی است که در *احیاء علوم الدین*، این تفاوت مشاهده می‌شود.

وقتی درباره ابن بشر یا مؤسس افلاح یا یونس افلاح در تاریخ تأمل می‌کنیم، نزدیکترین کس به این نام را مؤسس الخادم ملقب به مظفر المعتضدی می‌یابیم.<sup>۲۵</sup> یونس به احتمال زیاد تحریف مؤسس باشد. در دوران معتضد نیز شخصی با این نام یافت نمی‌شود و «ابن بشر» و «مؤسس» که در متن عربی و ترجمه احیاء آمده‌اند، با کلمه بعد از خود «افلاح» به هم مرتبط می‌شوند و یک شخص را با دو نام نشان می‌دهند و چون در تاریخ خلافت معتضد عباسی شخصی با نام ابن بشر یافت نشده، بهتر است که نام مؤسس را که در ترجمه احیاء آمده است، ارجح به حساب آورد.

---

نخبه من العلماء الاجلاء موسسه الاعلمی ۱۸۷۹م)، ص ۱۶۲؛ *البدایه و النهایه*، ج ۷، ص ۷۰ - ۹۲؛ علی ابن الحسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴ (مصر: السعادة، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، ص ۲۳۱؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۲۱، ص ۵ و ج ۲۰، ص ۲۳۷؛ *المنتظم*، ج ۱۲، ص ۳۰۶؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، ص ۴۶۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۷، ص ۴۵۶؛ *أبی الفرج ابن العبری، تاریخ المختصر الدول، وقف علی تصحیحه و فهرسته الأب أنطون صالحانی الیسوعی (بیروت: الحازمیة، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)*، ص ۲۶۱؛ *تاریخ بغداد*، ج ۴، ص ۴۰۳؛ *علی بن الحسین المسعودی، التنبیه و الاشراف*، به تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی (قاهره: دارالصاوی، ۱۳۱۷ق)، ص ۳۲۰؛ محمد بن علی المعروف ابن الطقطقی، *الفخری (تهران: الشریف الرضی، ۱۴۱۴ق / ۱۳۷۲ش)*، ص ۳۵۱؛ *ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الامم*، ج ۴، حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۷۶ش/۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م)، ص ۴۹۳؛ *منهاج سراج، طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۱۱۹؛ *عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار*، به اهتمام دکتر رحیم رضا زاده ملک (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۷۹.

۲۵. مؤسس الخادم (۲۳۱ - ۳۲۱ق) از خادمانی است که به مقام پادشاهی رسید. در ابتدا خادم معتضد عباسی بود. معتضد با فرستادنش به سوی مکه او را از خود دور کرد، ولی المقندر او را برگرداند و امور را به او سپرد. با وجود این، او مقندر را کشت و القاهر را به جای او بر تخت نشاند و القاهر نیز او را کشت. سفیدرو، زرنگ و از سیاستمداران شجاع بود و شصت سال امارت کرد. (نک: *الاعلام*، ج ۸، ص ۴۹۲؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۲۴، ص ۱۱ و ۹۴؛ *ترجمه تاریخ طبری*، ص ۶۶۹۸ و ۶۷۰۵؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۵ / ۵۶؛ *زین الاخبار*، ص ۸۱؛ *شمس الدین احمد ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، حقه الدكتور احسان عباس (بیروت: دارالصادر، ۱۳۷۲ق/۱۹۶۸م)، ج ۳، ص ۷۷، ج ۵، ص ۱۹، ج ۶ ص ۴۳۲).

وقتی به معنای «افلاح» در کتب لغت توجه شود،<sup>۲۶</sup> ملاحظه می‌گردد که چگونه با ویژگی مؤنس الخادم همخوانی دارد و این احتمال را به وجود می‌آورد که شاید این کلمه از القاب یا اوصاف این شخص بوده باشد، هرچند این صفت او را در هیچ جایی نمی‌بینیم.

به جز غزالی، ابن کثیر از دستگیر کننده نوری تنها به کلمه «الشرطه» اکتفا می‌کند و مطلبی بر آن نمی‌افزاید. دستگیری اشخاصی مانند نوری در گذشته بر عهده کسانی چون شرطه (شهربانی) یا محتسب بوده است. با توجه به این مطلب سخن ابن کثیر می‌تواند درست باشد و به گونه‌ای می‌توان صاحب الجسر یا صاحب الجیش را که در احیاء و ترجمه آن آمده‌اند، همان شرطه‌ای دانست که ابن کثیر آورده است، چون در گذشته منصب ریاست شرطه را صاحب الجیش بر عهده داشته است.<sup>۲۷</sup>

اما در تاریخ مشاهده می‌گردد که در زمان معتضد ریاست شرطه بغداد را شخص دیگری به نام بدر معتضدی بر عهده داشته است. به هر صورت، می‌توان مؤنس را یکی از شرطگان بغداد در آن زمان به حساب آورد؛ در غیر این صورت (اگر مؤنس را شرطه‌ای در آن زمان به حساب نیاوریم)، باید گفته ابن کثیر را اشتباه دانست. ولی گفته ابن کثیر با توجه به آنچه گفته شد، با گفته غزالی منافاتی ندارد.

خلاصه مطلب اینکه نامی که در منابع آمده، به احتمال زیاد همان مؤنس الخادم، یکی از کارفرمایان معتضد است که یکی از شرطگان بغداد نیز می‌توانسته باشد. و اینکه غزالی نام دستگیر کننده نوری را می‌آورد، نشان دهنده این است که این شخص از افراد مهم دستگاه خلافت بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۲۶. افلاح الرّجل: فاز و ظفر بما طلب، نجح فی سعيه و اصاب فی عمله (لویس معلوف، المنجد فی الله و الاعلام تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۵)، ص ۵۹۳. این ویژگی را مقایسه کنید با آنچه که ذیل نام مؤنس الخادم (پی‌نوشت قبلی) آورده شده است.

۲۷. نک: عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۲۳۰؛ الماوردی، الاحکام السلطانیة، مصطفی البابی الحلبي و محمد محمود الحلبي (۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م)، ص ۲۴۰؛ حسن انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۸.

این حکایت چه می‌گوید؟ (نوری و شکستن خمره‌ی شراب معتضد) / ۱۶۷

### ۳. اهمیت و ویژگی حکایت

(الف) تاریخی و مستند بودن.

(ب) آوردن این حکایت توسط ابن کثیر ذیل نام معتضد.

(پ) استفاده غزالی از این حکایت در اثر معروف خود یعنی *احیاء علوم الدین* و آوردن آن در

پایان مبحث امر به معروف و نهی از منکر.

(ت) غزالی از برخی حکایات دیگر نوری نیز استفاده کرده است، اما برخلاف آنها به این

حکایت بیشتر پرداخته و با جزئیات بیشتری آورده است.<sup>۲۸</sup>

(ث) قدیمی‌ترین و مهم‌ترین منبع این حکایت، *احیاء علوم الدین* است.

(ج) با تمام اهمیتی که این حکایت دارد، در هیچ کتابی قبل از *احیاء علوم الدین* نیامده

است.

(چ) با تمام اهمیت این حکایت، در هیچ کدام از کتب اصلی صوفیه، چه قبل و بعد از احیاء

به آن پرداخته نشده است، به جز چند کتاب متأخرتر (*طبقات الشعرانی*، *الکواکب الدرّیه* و *نتایج*

*الافکار القدسیه*) و ترجمه احیاء و شرح زبیدی بر آن. به نوعی می‌توان گفت این حکایت در منابع

اصلی صوفیه نیامده است.

(ح) یکی از طولانی‌ترین حکایات در میان حدود پنجاه حکایت از ابوالحسین نوری است که

با جزئیات بیشتری نسبت به برخی حکایات دیگر این عارف در اختیار ما قرار دارد.

(خ) نشان دهنده یکی از مرام و مسلک نوری یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» است.

(د) برخی از ویژگی‌های شخصیت نوری را آشکار می‌کند.

(ذ) برهه‌ای از زندگی نوری نظیر رفتن به بصره را که در هیچ کجا به آن اشاره نشده است،

روشن می‌کند.

---

۲۸. به جز حکایت مورد بحث، غزالی از دیگر حکایات نوری نیز استفاده کرده است: ابوحامد غزالی، *کیمیای*

*سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴)، ۱ ربع معاملات / ۴۹۰؛ ۱، ص ۴۰۲؛ ۲، ص

۴۳۴؛ ۲، ص ۴۸۹/*احیاء علوم الدین*، ۲ ربع معاملات / ۲۹۱، ۲، ص ۱۷۳.

#### ۴. زمان و مکان حکایت

الف) مکان حکایت بدون شک بغداد باید باشد؛ با توجه به اطلاعاتی که خود حکایت به ما می‌دهد، نوری در بغداد دستگیر می‌شود و از بغداد به بصره تبعید می‌شود و تا زمان معتضد به بغداد باز نمی‌گردد. همچنین محل خلافت معتضد بغداد بوده است.

ب) متأسفانه به دلیل اطلاعات ناکافی از آن دوران، نمی‌توان اظهار نظر قابل قبولی درباره زمان این واقعه کرد.

با اینکه این مسأله را نمی‌توان حل کرد، اما این حکایت به همراه حکایت محاکمه ابوالحسین نوری در محنت صوفیان، برهه‌ای از زندگی این عارف را نشان می‌دهد که در آن ملاحظه می‌شود که نوری چندین سال از بغداد دور افتاده و دچار مشکلات بسیاری شده است. یک بار به دلیل محنت غلام خلیل به رقه تبعید می‌شود که احتمالاً تا زمان مرگ المعتمد (۲۷۹ق) طول می‌کشد (زمانی که می‌توان گفت محنت صوفیان از بین می‌رود) و دیگر بار خود را به بصره تبعید می‌کند که تا زمان مرگ المعتضد طول می‌کشد (۲۸۹ق). اما نوری هنگام بازگشت از رقه، مثل قبل از رفتن به آنجا نبود. بینایی‌اش کم شده، از نظر جسمی تحلیل رفته و لاغر شده و حتی خلق و خوی او تغییر کرده بود. دیگر با صوفیان همراه نیست و از آنها دوری می‌گزیند، دوستانش پراکنده شده‌اند و به طور کلی بسیاری از چیزها تغییر کرده است.<sup>۲۹</sup> با توجه به مطالب چند سطر قبلی درباره نوری، هنگام بازگشت از رقه و با مشاهده وضعیت و احوال نوری در جریان حکایت مورد بحث، شاید بتوان چنین گفت که واقعه شکستن خمره‌ی معتضد حداقل در سال‌های ابتدایی خلافت او رخ نداده است، چون نوری در ابتدای حکومت معتضد نمی‌توانسته از وضعیت روحی و جسمی مناسبی برخوردار بوده باشد و این موضوع برعکس آنچه است که در حکایت مورد بحث مشاهده می‌شود.

۲۹. نگاه کنید به: حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۱ - ۷۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص

## ابعاد فکری نوری مطابق با حکایت

### ۱. کنجکاوی

نوری فردی کنجکاو بوده است و از گفته کشتیبان (که به نظر می‌آید او را می‌شناخته) می‌توان دریافت که به این خصیصه معروف بوده است.<sup>۳۰</sup> البته چنانکه از خود حکایت برمی‌آید، این خصلت به دلیل مرام و مسلک‌هایی که این عارف داشته برای او لازم نیز می‌نموده است. به عبارتی، به دلیل پافشاری او بر امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان فردی فضول، کنجکاو و مداخله‌جو در کار دیگران شناخته می‌شده است. در حکایت دیگری از ابوالحسین نوری که در آن نوری، جنید بغدادی را نصیحت (امر به معروف و نهی از منکر) می‌کند، دیده می‌شود که چگونه بر جنید شکایت می‌برد که: «او مردم را نصیحت می‌کند، ولی مردم او را مورد آزار قرار می‌دهند.»<sup>۳۱</sup> این آزارها و شناخته شدن به عنوان فردی فضول، احتمالاً به دلیل شیوه‌ای است که او در زندگی اش برگزید (یعنی امر به معروف و نهی از منکر به هر شکلی).

### ۲. کسب و کار

نوری با تجارت، خرید و فروش و اصطلاحات آنها نیز آشنا بوده است. این مطلب را می‌توان از این جمله دریافت: «اذ رأی زورقا فیه ثلاثون دنا مکتوب علیها بالقار «لطف» فقراً و أنکره لأنه لم یعلم فی التجارات و لا فی البیوع شیئاً یعبر عنه بلطف.» از این سخن می‌توان احتمال قریب به یقین داد که نوری نیز مانند بسیاری از عارفان هم دوره خود، در بازار، کسب و کاری داشته است. با توجه به روایتی از ابوجعفر فرغانی درباره نوری، این مطلب روشن‌تر نیز می‌شود. در آن

---

۳۰. در حکایت منقول از غزالی، یک بار از زبان احمد بن المقرئ: «کان ابوالحسین رجلاً قلیل الفضول» و بار دیگر از زبان کشتیبان بر فضول بودن نوری تأکید می‌شود: «قال: و ایش علیک انت و الله صوفی فضولی» (احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۵۶). در روایت ذهبی، حتی نوری به عنوان شخصی «کثیر الفضول» مطرح می‌شود. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۱، ص ۷۱).

۳۱. نک: کتاب تعرف، ص ۱۴۶؛ کشف المحجوب، ص ۱۶۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۳؛ تذکره الاولیاء،

ص ۴۳. در روایت تذکره الاولیاء به جای جنید، شبلی مورد خطاب نوری است که به نظر اشتباه می‌آید.

روایت است که می‌بینیم نوری در اطراف مسجد شونیزیه صاحب دکانی بوده است و شاید کسب و کار او در اطراف آبراهه گندم فروشان «مشرعۃ الفحامين» قرار داشته است.<sup>۳۲</sup>

### ۳. مذهب

راوی در قسمتی از حکایت از سوم شخص به اول شخص تغییر شکل می‌دهد. در آنجا نوری خود می‌گوید به خلیفه گفتیم: «ای امیر المؤمنین: آنکه تو را امامت فرموده است مرا حسب فرموده است.» با توجه به آنچه که در قسمت ویژگی و اصالت این حکایت آورده شد، می‌توان گفت نوری سنی مذهب بوده و خلفای عباسی را قبول داشته است. البته در سنی بودن نوری تا حدودی شکی نیست. کلابادی هنگام بحث درباره موضوعی، نوری، جنید و خراز، آنها را به عنوان کسانی از اهل سنت، کنار هم قرار می‌دهد.<sup>۳۳</sup> از راه‌های دیگر مانند بررسی استادان و دوستان و اطرافیان نوری نیز می‌توان به این مطلب (سنی بودن) رسید. اما مسأله در اینجا این است که او بر کدام مذهب فقهی بوده است؟ بررسی این مسأله فرصتی دیگر را می‌طلبد تا به آن پرداخته شود.

### ۴. بی‌باکی

با توجه به لحن گفتار نوری در برخورد با معتضد و در کل با توجه به نوع حرکت او در این ماجرا می‌توان بیان کرد که نوری همچنان که شیرین زبان و حاضر جواب بوده است، از نوعی بی‌پروایی عارفانه در سخن و رفتار خود برخوردار بوده است.<sup>۳۴</sup> با اینکه این خصایل در بسیاری از عارفان واقعی یافت می‌شود، اما در حوزه صوفیان بغداد می‌توان گفت تا آمدن حلاج، نوری شاخص بوده است. او هیچوقت مانند جنید بغدادی محافظه کار نبود و این بی‌پروایی در زندگی و مسلکش، اکثر اوقات موجب دردسرهایی برای او می‌شد. چنانکه یکبار به رقه تبعید شد (این

۳۲. نک: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ صفۃ الصوفیة، ج ۲، ص ۴۳۹؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۴؛ تذکره الاولیاء، ص ۳۹؛ احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۳۵۶.  
 ۳۳. ترجمه کتاب تعرف، ص ۳۰۹.

۳۴. پل نوبیا، با توجه به حکایت مورد بحث درباره نوری چنین می‌گوید: «بی‌پروایی یک مصلح را دارد.» (پل نوبیا، «مقامات القلوب»، مجله معارف (دوره ششم، شماره ۱ و ۲، آبان ۱۳۶۸)، ص ۸۲).



واقعه بر اثر محاکمه‌ای بود که توسط غلام خلیل صورت گرفت و موجب شد تا نوری و عدّه‌ای از صوفیان از بغداد پراکنده شوند؛ حکایت مربوط به محاکمه نوری در کتب مختلف روایت شده است).<sup>۳۵</sup> در حکایت حاضر نیز مشاهده می‌شود که چگونه مجبور می‌شود که برای مدتی بغداد را ترک و در بصره سکنی گزیند.

برای نشان دادن درجه بی‌پروایی نوری در حکایت مورد بحث، کافی است کمی تأمل کنیم که به خوبی، بی‌رحمی و خونریز بودن و ترس عوام از معتضد را به ما نشان می‌دهد: «و کان المعتضد سیفه قبل کلامه و لم یشک فی انه سیقتله.» و بعد چنین تصویری را از معتضد عباسی نشان می‌دهد: «و هو جالس علی کرسی حدید و بیده عمود یقبله.» در اکثر متون تاریخی و رجال، در کنار خصایل پسندیده‌ای که از معتضد آورده‌اند مانند عدالت خواهی، از خصلت‌های دیگر این خلیفه نظیر خونخواه بودن، هوسرانی و غیره نیز یاد کرده‌اند و نشان می‌دهند که به چه طرز فجیعی، برخی را مجازات می‌کرده تا موجب عبرت برای دیگران و ایجاد ترس در دل مردم شود (نک: منابعی که در پی نوشت ۲۴ آمده است). با تمام این نکات، باید به نوع رفتار نوری نگاه کرد.

این خصلت نوری را در حکایات دیگر و همچنین در سخنان و شطحیات او نیز می‌توان جستجو کرد.<sup>۳۶</sup> البته این خصلت نوری، به ایدئولوژی او در عرفان (امر به معروف و نهی از منکر و ایثار) نیز برمی‌گردد.<sup>۳۷</sup>

---

۳۵. نصرالله پورجوادی، مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ج ۲ (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۸۷؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۳۴؛ رساله قشیریه، ص ۳۶۱ و ترجمه آن، ص ۴۰۳؛ کشف المحجوب، ص ۲۳۷؛ احیاء علوم الدین، ربع عادات، ج ۱۷۳ و ترجمه آن، ۳۷۹؛ کیمیای سعادت، ربع عادات، ص ۴۰۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۷۱؛ تذکره الاولیاء، ص ۴۲؛ شرح شطحیات، ص ۳۱؛ مصباح الهدایه، ص ۳۴۷؛ طبقات الاولیاء، ص ۶۴ و ۶۵؛ الکواکب الدرّیه، ج ۲، ص ۴۴؛ نتایج الافکار القدسیه، ص ۱۴۸.

۳۶. در حکایاتی دیگر از نوری نیز می‌توان بی‌پروایی او را دید: حکایتی که در آن نوری در ملأ عام بر کسانی که با ریش خود بازی می‌کنند، می‌تازد و اعتراض می‌کند. (تذکره الاولیاء، ص ۴۳؛ تلبیس ابلیس، ص ۲۹۹). یا حکایت محاکمه ابوالحسن نوری در محنت غلام خلیل. یا حکایتی که در آن بر سگ لیبیک می‌گوید (تلبیس ابلیس، ص ۲۹۹؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۲۵؛ شرح شطحیات، ص ۱۶۸؛ نتایج الافکار، ص ۱۴۹). این صفت را در سخنان او نیز می‌توان دید. (شرح شطحیات، ص ۱۶۵ - ۱۷۸).

۳۷. در کشف المحجوب (ص ۲۳۹) به برخی از ویژگی‌های مکتب او اشاره شده است.

### ۵. امر به معروف و نهی از منکر

حسبه (امر به معروف و نهی از منکر) که نوری در حکایت آن را از آن خود معرفی می‌کند، در زمان این واقعه از چند دهه قبل جزء وظایف حکومتی شده بود.<sup>۳۸</sup> ولی نوری در اصل، بر امر به معروف و نهی از منکر می‌خواهد تأکید کند و نشان دهد که چه مقدار اهمیت دارد و نیز وظیفه خطیر حسبه را آشکار کند. به هر صورت، حکایت بر محور امر به معروف و نهی از منکر می‌گردد. تنها کسی که بر اهمیت درونمایه این حکایت رسید و از آن استفاده کرد، غزالی بود. او این حکایت را در پایان باب امر به معروف و نهی از منکر بر امیران و پادشاهان می‌آورد. به عبارتی، او این حکایت را برای وارد کردن بیشترین تأثیر بر خواننده در پایان این باب می‌آورد. در اینجا باید توجه کرد که حکایات زیادی در موضوع امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته که غزالی می‌توانسته بیاورد،<sup>۳۹</sup> اما او حکایت مورد بحث را با جزئیات بسیاری می‌آورد، چرا؟ چون شدت عملی که نوری در این حکایت دارد، در کمتر حکایتی می‌توان یافت. دیگر اینکه لحظه به لحظه‌ی حکایت نشان می‌دهد که یک مؤمن واقعی چگونه شخصی است و جملاتی که غزالی پس از حکایت می‌آورد، این مطالب را تأیید می‌کند.<sup>۴۰</sup> آنچه که غزالی درباره امر به معروف و نهی از منکر و این حکایت توضیح می‌دهد، به نظر کافی می‌نماید و نیازی در آوردن مطالبی اضافه نیست.

### بصره

چند سطر پایانی این حکایت در بررسی زندگی این عارف دارای اهمیت قابل توجهی است، زیرا در هیچ کجا و هیچ حکایت دیگری از این عارف به موضوع نقل مکان او به بصره اشاره نشده

۳۸. نک: مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ الاحکام السلطانیة، ص ۲۴۰؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی

و سلجوقی، ص ۲۱۸.

۳۹. مانند حکایاتی که در کتبی مانند مواظ الخلفاء ابوبکر ابی الدنيا، مصباح المضی یا منهج القاصدین ابن

جوزی و غیره آمده است. (شرح زبیدی، ۱۸۳ / ۱۸)

۴۰. «پس این بود سیرت علما و عادت ایشان در امر به معروف و نهی از منکر و بی‌باکی ایشان از سطوت پادشاهان و لیکن همیشه تکیه بر فضل خدای تعالی کردند تا ایشان را نگاه دارد و به حکم باری تعالی راضی شدند، اگر شهادتشان روزی کند پس چون نیت خالص گردانیدند سخن ایشان در دلهای سخت اثر کرد و آن را نرم گردانید...» (ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۷۶۴).

است. در آن قسمت معلوم می‌شود، نوری پس از این واقعه به بصره مهاجرت می‌کند و تا زمان مرگ معتضد (۲۸۹ق) آنجا می‌ماند، اما رابطه‌اش را با بغداد قطع نمی‌کند و بین این دو شهر در رفت و آمد بوده است.<sup>۴۱</sup> این واقعه در زمان معتضد رخ داده است، یعنی تقریباً بین «یکشنبه نوزدهم رجب سال ۲۷۹ ق» و «بیست و سوم ربیع الآخر سال ۲۸۹ ق.» در حکایتی که تنها در *اللمع* سراج دیده شده و خود او (سراج) نیز آن را نقل می‌کند، معلوم می‌شود که نوری با دستگاه خلافت معتضد رابطه داشته است و اگر این رابطه وجود نداشته، می‌توان گفت حداقل دستگاه خلافت او را می‌شناخته است، چنانکه وزیر معتضد<sup>۴۲</sup> در بغداد به او هدیه‌ای می‌دهد.<sup>۴۳</sup> البته آشنایی دستگاه خلافت با او باید به همان محاکمه در محنت غلام خلیل بازگردد و از همان موقع آغاز شده باشد. این مطلب نشان می‌دهد که نوری احتمالاً پس از آمدن از رقه چند سالی در بغداد بود که این ارتباط به وجود آمده است. همچنین، شاید بتوان گفت این ارتباط و آشنایی، در رهایی نوری، بدون هیچ مجازاتی تأثیر داشته است، یا به عبارتی او را به صفاتی که در این مقاله از او آورده شد می‌شناختند. به همین سبب با او سخت‌گیری چندانی نکردند.

از واقعه اول (محنت غلام خلیل) تا پایان واقعه دوم (شکستن خمره‌ی شراب معتضد)، حدود بیست و پنج سال می‌شود که احتمالاً نوری حدود بیست سالی را خواسته یا ناخواسته به دور از بغداد - یکی از کانون‌های صوفیان در قرن سوم هجری قمری - به سر برده است.

رفتن نوری به بصره از طرفی دیگر قابل توجه است. بصره محل صوفی معروفی به نام سهل تستری (متوفی ۲۸۳ ق) است، اما با توجه به آنچه که چند سطر قبل بیان شد، احتمال دارد که نوری پس از مرگ تستری وارد بصره شده باشد. به هر حال، نوری با رفتن به آنجا (حال

---

۴۱. ماسینیون در رابطه با نوری چنین آورده: «مجبورش کردند که تا پایان عمر این خلیفه در سال ۲۸۹ق در بصره اقامت کند.» (مصائب حلاج، ۵۷/۱) با توجه به خود حکایت و آنچه که روایت غزالی آمده است، آیا ماسینیون به این نکته توجه نمی‌کند که او خود این تبعید را از خلیفه می‌خواهد و یا به عبارتی او به خواسته خود به این عمل دست می‌زند.

۴۲. عبیدالله بن سلیمان بن وهب (متوفی ۲۸۸ق) که تا پایان عمرش وزارت کرد و پس از مرگش، پسرش وزرات را بر عهده گرفت. به عبارتی، او و پسرش در تمام دوران خلافت معتضد وزارت را بر عهده داشتند. عبیدالله فردی شجاع، آگاه به امور و بی‌نیاز از مخدوم خود بود. (نک: *البدایة و النهایة*، ج ۱۱، ص ۹۲؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۱۲، ص ۲۱۷؛ *سیر اعلام النبلاء الاعلام*، ج ۴، ص ۳۲۹؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۶ ص ۹۹).

۴۳. نگاه کنید به: *اللمع*، ص ۱۹۵ و ترجمه آن، ص ۲۳۱.

انتخاب این مکان توسط او به قصد بوده یا نه)، وارد یکی از محافل فعال صوفیان در آن زمان (مخصوصاً در ربع پایانی قرن سوم هجری) شد. ولی به هر صورت، این انتقال در سخنان و زندگی او تأثیراتی داشته است. او احتمالاً با ابو عبدالله بن سالم (شاگرد سهل تستری) و ابویعقوب سوسی و حسین بن عبدالله صبیحی ملاقات و صحبتی داشته است. (البته بررسی این ارتباطات و موضوعات نیاز به مطالعه بیشتر دارد).

### نتیجه‌گیری

در پایان این مقاله می‌توان گفت، حکایت مورد مطالعه با وجود کوچک بودن، اطلاعات نسبتاً مفید و زیادی را در اختیار ما قرار می‌دهد:

۱) این حکایت، یک حکایت کاملاً تاریخی و قابل اعتماد است. از لحاظ سندیت دیده شد که به احتمال زیاد روایت کننده اولیه حکایت، ابوبکر الجلا است.

۲ و ۳) درباره اهمیت و ویژگی حکایت در متن صحبت شد و مشخص گردید که نویسندگان بزرگی همچون ابن کثیر یا غزالی که این حکایت را در اثر خود نقل کرده‌اند، بی‌دلیل نبوده است. این حکایت هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ سندیت و ارتباط آن با خلیفه، جایگاه ویژه‌ای داشته است.

۴) درباره بازیگران این حکایت، مطلب خاصی نبود که بیان شود. تنها مؤنس الخادم بود که درباره او بحثی شد تا شاید واقعیت آشکار شود. وگرنه آن نیز نیاز به روشن‌سازی نداشت، چون این کار به هدف ما (کسب اطلاعات در رابطه با نوری) در این مقاله کمک نخواهد کرد.

۵) از نظر زمانی می‌توان گفت احتمالاً بعد از چند سال از ابتدای حکومت معتضد عباسی، این واقعه رخ داده است. از نظر مکانی نیز واقعه به طور حتم در بغداد رخ داده است.

۶) آنچه درباره نوری و خصلت‌های او از این حکایت سعی شده است به دست آید، به چند دسته تقسیم می‌شود که در متن به طور مفصل به آنها پرداخته شد، نظیر: کنجکاو، کسب و کار، تأثیر این واقعه که موجب رفتن او به بصره گردید، و آشنا شدن با یکی از اصول مکتب نوری یعنی امر به معروف و نهی از منکر که این حکایت به ما نشان می‌دهد. بنابراین، این حکایت جزئی توانست اطلاعات نسبتاً مطمئنی در رابطه با ابوالحسین نوری در اختیار ما قرار دهد و به این شکل شناخت ما را از وی کامل‌تر گرداند.

این حکایت چه می‌گوید؟ (نوری و شکستن خمره‌ی شراب معتضد) / ۱۷۵

## کتابنامه

الاتابکی، ابی المحاسن یوسف. *نجوم الزاهرة فی ملوک*. القاهرة: وزارة الثقافة و الارشاد القومي الموسسه المصریه العامه، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م.

ابن الاثیر، عزالدین. *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.

\_\_\_\_\_ . *اللباب فی تهذیب الانساب*. مصر: السعادة، ۱۳۵۷ق.

الأسیوطی، عبدالرحمن. *لبُّ لباب فی تحریر الانساب*. بیروت: دارالصادر، بی تا.

ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن. *تلبیس ابلیس*. الثقافیه، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.

\_\_\_\_\_ . *تلبیس ابلیس*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.

\_\_\_\_\_ . *صفه الصفوة*. ضبطه و خرّج آياته و أحاديثه و علو عليه عبدالرحمن الازقی. بیروت:

دارالمعرفة، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م.

\_\_\_\_\_ . *المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم*. دراسة و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و

مصطفی عبدالقادر عطا راجعه و صححه نعیم زرزور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.

ابن حوقل، ابوالقاسم. *صورة الأرض*. بیروت: دارالمکتبة الحیة، بی تا.

ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد. *مقدمه ابن خلدون*. محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و

فرهنگی، ۱۳۷۵.

ابن خلکان، شمس الدین احمد. *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*. حقهه الدكتور احسان عباس.

بیروت: دارالصادر، ۱۳۷۲ق / ۱۹۶۸م.

ابن الطقطقی، محمد بن علی المعروف. *الفخری*. تهران: الشریف الرضی، ۱۴۱۴ق / ۱۳۷۲ش.

ابن العبری غریفوربوس، ابی الفرج. *تاریخ المختصر الدول*. وقف علی تصحیحه و فهرسته الأب

أنطون صالحانی الیسوعی. بیروت: الحازمیة، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

ابن العماد، ابی الفلاح عبدالحی. *تسدرات الذهب فی اخبار من ذهب*. بیروت: دارالاحیاء التراث

العربی، بی تا.

ابن کثیر، ابوالفداء. *البدایة و النهایة*. دقق أصوله و حَقَّقَهُ دکتور أحمد ابوملحم، دکتور علی نجیب

عطوش. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.

ابن مَلَقَن، ابی حفص عمر. *طبقات الاولیاء*. حقهه و خرّجه نورالدین شریبه. قاهره: دارالمعرفة،

۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.

اصبهانی، ابونعیم احمد. *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*. قاهره: سعادة، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۷ق.

انصاری، عبدالله. *طبقات الصوفیه*. مقابله و تصحیح دکتور محمد سرور مولایی. تهران: توس، ۱۳۶۲.

انوری، حسن. *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*. تهران: کتابخانه طهوری، پاییز ۱۳۷۳.

بغدادی، ابوبکر احمد خطیب. *تاریخ بغداد*. قاهره: سعادة، ۱۳۴۹.

بقلی شیرازی، روزبهان. *شرح سطحیات*. به تصحیح هنری کرین. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰ ق / ۱۹۸۱ م.

پورجوادی، نصرالله. *مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

جامی، عبدالرحمان. *نفحات الانس من حضرات القدس*. تهران: ۱۳۸۲.

*حدود العالم*. به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۴۰۳ ق / ۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۳ م.

حموی، یاقوت ابن عبدالله. *معجم البلدان*. بیروت: دارالصادر، ۱۳۴۴ ق / ۱۹۶۵ م.

ذهبی، شمس الدین محمد. *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*. تحقیق الدكتور عمر

عبد السلام تدمری. دار الكتاب العربی، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.

\_\_\_\_\_ . *تذکره الحفاظ*. تهران: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ ق.

\_\_\_\_\_ . *سیر اعلام النبلاء*. بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.

الزبیدی، سید محمد بن محمد الحسینی. *اتحاف الساده المتقین بشرح احیاء علوم الدین*.

بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

سراج طوسی، ابونصر. *اللمع فی التصوف*. به تصحیح رینولد آن نیکلسون. لیدن: مطبعه بریل،

۱۹۱۴.

\_\_\_\_\_ . *اللمع فی التصوف*. به تصحیح رینولد آن نیکلسون. ترجمه دکتر مهدی محبتی.

تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.

سزگین، فؤاد. *تاریخ نگارش های عربی*. ترجمه و تدوین و آماده سازی مؤسسه نشر فرهنگستان.

به اهتمام خانه کتاب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶.

سلمی، عبدالرحمن. *طبقات الصوفیه*. به تحقیق نورالدین شریبه. مصر: دارالکتب العربی،

۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۳ م.

السمعانی، ابی سعد عبدالکریم. *الانساب*. تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی. بیروت: دارالجنان،

۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.

شعرانی، عبدالوهاب. *الطبقات الکبری*. مصر: الازهریه، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۵ م.

الصَّفدی، صلاح الدین محمد. *الوافی بالوفیات*. هلموت ریتز. بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.

طبری، محمد بن جریر. *تاریخ طبری*. صححه نخبه من العلماء الاجلاء موسسه الاعلمی. بیروت:

۱۸۷۹ م.

این حکایت چه می‌گوید؟ (نوری و شکستن خمره‌ی شراب معتضد) / ۱۷۷

- عروسی، مصطفی. **نتایج الافکار القدسیه**. بولاق، ۱۲۹۰ ق.
- عطار، فریدالدین محمد. **تذکره الاولیاء**. تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: زوار، ۱۳۷۲.
- غزالی، ابوحامد محمد. **احیاء علوم الدین**. بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۶۶ ق.
- \_\_\_\_\_ . **احیاء علوم الدین**. ربع عادات. ترجمه موید الدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶.
- \_\_\_\_\_ . **کیمیای سعادت**. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- قشیری، ابوالقاسم. **الرساله القشیریه**. تحقیق عبدالحلیم محمود و الدكتور محمود بن الشریف. تهران: بیدار، ۱۳۷۴.
- \_\_\_\_\_ . **رساله قشیریه**. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- کلابادی، ابوبکر محمد بن ابراهیم. **کتاب تعرف**. به کوشش دکتر محمد جواد شریعت. تهران: اساطیر، ۱۳۷۱.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. **زین الاخبار**. به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ماسینیون، لویی. **مصائب حلاج**. ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری. تهران: جامی، ۱۳۶۲.
- الموردی، علی. **الاحکام السلطانیه**. مصطفی البابی الحلبی و محمد محمود الحلبی. ۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۳ م.
- المسعودی، علی بن الحسین. **التنبیه و الاشراف**. بتصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دارالصاوی، ۱۳۱۷ ق.
- \_\_\_\_\_ . **مروج الذهب و معادن الجوهر**. مصر: السعاده، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
- مسکویه الرازی، ابوعلی. **تجارب الامم**. حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۷۶ ش / ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م.
- معلوف، لویس. **المنجد فی الله و الاعلام**. تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۵.
- مقدسی، ابو عبدالله. **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**. وضع مقدمته و هوامشه و فهارسه لدكتور محمد مخزوم. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.
- المناوی، محمد عبد الرؤوف. **الکواکب الدرّیه فی تراجم السادات الصوفیه (الطبقات الکبری)**. حقه و ضبطه محمد فتحی، الطبعة الاولى. قاهره: مکتبه الدار العربیة، ۱۴۳۰ ق / ۲۰۰۹ م.
- منهاج سراج. **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- نویا، پل. «مقامات القلوب». **مجله معارف**. دوره ششم. شماره ۱ و ۲. آبان ۱۳۶۸.
- هجویری، ابوالحسن علی. **کشف المحجوب**. تصحیح د - ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری. تهران: طهوری، ۱۳۷۳.